

## آگوتا کریستف از نوشتن می گوید

# جدی، غمگین و ناراحت کننده زندگی من چنین است



آگوتا کریستف نویسنده، شاعر، رمان نویس و دراماتورژ مجارستانی ساکن سوئیس است. کریستف که داستان‌هایش را به زبان فرانسوی می‌نویسد، از بزرگ‌ترین نویسندگان معاصر به شمار می‌رود. از بین کتاب‌های این نویسنده شناخته شده نیز باید به رمان دفتر بزرگ اشاره کرد که با هر متر و معیاری یکی از کارهای مهم او به شمار می‌رود تا اکنون به ۴۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده است. آگوتا کریستف در ۱۳۲۰ اکتبر ۱۹۲۵ به دنیا آمد. این نویسنده مجارستانی در سال ۱۹۵۶ در بیست و یک سالگی با شوهر و فرزند چهار ماهه‌اش از کشورش گریخت و در نوشاتل سوئیس ساکن شد. بعد از پنج سال تنهایی، افسردگی و کار سخت در یک کارخانه محل کارش را ترک کرد. از همسرش جدا شد و به مطالعه زبان فرانسه پرداخت. زبانی که تا پایان عمر از آن برای خلق آثارش بهره برد. درباره کریستف روند حرف‌های کارش باید گفت که وی در ابتدای فعالیت حرفه‌ای خود، به نوشتن شعر و نمایشنامه روی آورد و کم‌کم به سمت داستان‌نویسی گرایش پیدا کرد. ویاسه گانه‌ای که در پنج سال منتشر کرد به اوج شهرت رسید. موضوع اصلی داستان‌های او جنگ، ویرانی، عشق، تنهایی و تلاش انسان‌ها برای جلب توجه دیگران است؛ مواردی که به نظر می‌رسد وی در زندگی شخصی‌اش نیز با آنها دست و پنجه نرم کرده است. این نویسنده به صریح و بی پرده نوشتن وقادار است و داستان‌هایش در زمان و مکان نمی‌گنجد. کسی نمی‌داند شخصیت‌ها در این داستان‌های کوتاه از کجای می‌آیند، داستان‌های کوتاهی که تحت عنوان میخ کوب کننده توصیف شده‌اند؛ و این ترکیب بهترین توصیف برای این نویسنده است؛ مواردی که به عنوان فرقی نمی‌نویسد و منتشر شد و آثشی در او راه قصه خوان‌های دنیا برآورد.

سال ۱۹۸۶ سال اوج گیری آگوتا کریستف است. سالی

که رمان دفتر یادداشت که به زبان فرانسه نوشته شده با موفقیت زیادی روبه رو شد و جایزه ادبی کتاب اروپا را برای این نویسنده به ارمغان آورد. این رمان، جلد اول از یک تریلوی است که با رمان‌های مدرک و دروغ سوم ادامه یافته و به بیش از ۳۰ زبان دنیا ترجمه شده. رمان دفتر یادداشت به مانند کابوسی است که اروپای مرکزی را در زمان جنگ جهانی دوم روایت می‌کند. برای رمان موفق سومین دروغ جایزه کتاب بین‌المللی انتر را در ۱۹۹۲ دریافت کرد. وی سال ۲۰۰۱ موفق شد جایزه گوته‌فرید کلر کشور سوئیس را از آن خود کند. سال ۲۰۰۸ جایزه ادبی اتریش برای ادبیات اروپا به مجموعه آثار او تعلق گرفت.

آگوتا کریستف در سال ۲۰۰۴ زندگی‌نامه‌ای از خود منتشر کرد که در تمامی صفحات آن عشق به‌نویسندگی که در سراسر عمر ره‌ایش نکرده مشخص است. آخرین مجموعه‌ای که این نویسنده پیش از مرگش نوشته، مجموعه داستان‌های کوتاهی است که در سال ۲۰۰۵ با عنوان فرقی نمی‌کند منتشر شد. درباره این نویسنده هم چنین گفته شده که به رغم این که آثارش به بیش از سی زبان ترجمه شده، به رغم این که نامش بر سر زبان‌هاست و به رغم این که از بزرگان ادبی تاریخ چند دهه اخیر به شمار می‌آید، اما این همه موفقیت به دلگرمی می‌کند و نه دلسرد. خودش بارها گفته که هرگز این همه موفقیت مهمی بر زخمش نگذاشت و زخم ترک اجباری وطن هنوز در دلش زنده و تازه است.

تاکنون از این نویسنده مجارستانی داستان‌هایی چون زبان مادری، دفتر بزرگ، مدرک، دروغ سوم، فرقی نمی‌کند و جان و جویه زبان فارسی ترجمه شده است. مطلبی که در ادامه می‌آید، ترجمه یکی از معدود گفتگوهای آگوتا کریستف به زبان انگلیسی است. گفت‌وگویی که در آخرین روزهای قرن گذشته، توسط

می‌توانید ببینید. ساختمانی که برای خانه مادر بزرگ داستان استفاده خواهند کرد، قبلاً در چند فیلم دیگر نیز استفاده شده و برای کتاب، دیروز هم چند ایتالیایی برای فیلم انتخاب شده‌اند.

• **در مورد آثار تان، نقدهای ادبی زیادی نوشته شده است. دوست داشتید به چه جنبه‌هایی از نوشته‌های تان در نقدها توجه شود؟**  
 نمی‌دانم. از نظر من همه آنها شبیه هم هستند.

• **فکر می‌کنید پیامی در کتاب‌های تان وجود دارد که باید دریافت کرد؟**  
 البته که نه، من نمی‌خواهم پیام بدهم. نه به هیچ وجه. آن‌طور نمی‌نویسم. می‌خواهم کمی از زندگی ما بگویم. همه داستان‌های همین‌طور آغاز شدند.

• **از وقتی که شروع به نوشتن کرده‌اید، طرح‌ها از چه طریقی در ذهن تان پرورش پیدا کرده است؟**  
 از راه‌های بسیار زیادی. وقتی ۱۲ ساله بودم نوشتن را آغاز کردم. شیوه نوشتن من کاملاً تغییر کرده است. کاملاً. شعرهای آن موقع من بیش از حد منظوم بود. این نوع نوشتن را دوست ندارم. شعرهایم را کلا دوست ندارم، اصلاً.

• **کی فهمیدید نویسندگی است؟**  
 در واقع همیشه می‌دانستم. در دوره کودکی‌ام خیلی کتاب می‌خواندم، به خصوص آثار نویسندگان روس را. در دوران یوگویی عاشق داستایوفسکی بودم. شاید هنوز هم نویسنده محبوب من باشد. رمان‌های پلیسی هم زیاد می‌خواندم.

• **فرا آیند خلایقیت شما چیست؟**  
 اگر بخواهم کاملاً صادق باشم باید بگویم نمی‌دانم. وقتی در ۲۰ سالگی به فرانسه آمدم، شروع به نوشتن نمایشنامه به زبان فرانسه کردم. اما به زبان مجاری شعر می‌نویسم. بعد وقتی زبان فرانسه را یاد گرفتم، شروع کردم به زبان فرانسه نوشتن. برابرم بسیار لذت‌بخش بود. به این کار را کردم که کمی خودم را سرگرم کنم. بعد از آن سراغ دوستداران و کارگردانان تئاتر رفتم. نمایشنامه‌های من نوشتن و یادانش‌جویان تئاتر خیلی کار می‌کردم. بسیاری از نمایشنامه‌هایم را برای نمایش رادیویی اجرا می‌کردیم. اگر چه بسیاری از آنها پراش نشده بودند. جالب بود.

• **می‌توانیم از تطایق بین دیالوگ‌های نمایشی و دیالوگ‌های رمان دفتر بزرگ ببینیم؟**  
 بله البته.

• **رمان‌های تان چه می‌گویند؟**  
 خب... آنها خیلی جدی هستند، خیلی ناراحت‌کننده، پیش از حد غمگین.

• **کدام نویسندگان برای شما اهمیت ویژه‌ای دارند؟**  
 من کتوت همسون را دوست دارم و نویسنده دیگر... و نمی‌دانم چطور اسم را بگویم. ویراستارم، کتابی از این نویسنده را به من داد و گفت که کتابش شباهت زیادی به آثار تو دارد. بله، آن رمان وزین بود. اما هیچ شباهتی با کار خودم ندیدم. حالا زیاد کتاب نمی‌خوانم. آثار فرانسوی پوئو را هم دوست دارم، اما بسیاری از نویسندگان معاصر رهمی شناسم.

• **آیا احساس می‌کنید سخنگوی ادبیات ملی مجارستان هستید؟ سوئیس - فرانسه نوی یا اساساً بدون مرز؟**  
 ادبیات مجار، حتی اگر به زبان فرانسه بنویسم، همه کتاب‌های من درباره مجارستان است، حتی کتاب چهارم خوانده‌اید؟

• **دیروز؟**  
 بله، خب داستان دیروز در سوئیس اتفاق می‌افتد، اما در اوگاده نپانگندگان، داستان، کمپلیش حقیقی و خود زندگی‌نامه‌ای است. من در یک کارخانه کار کرده بودم. کارخانه در روستای چهارم بود. ما باید یک اتوبوس می‌گرفتم. مادر روستای اول زندگی می‌کردیم. من کاراکتر لاین در رمان دیروز هستم، من بوم که در روستای اول اتوبوس می‌شدم. همسر سابقم بوریس داشت. شخصیت ساندور یک چیزی که توضیح هم در کارخانه کار می‌کرد. ما با هم کار می‌کردیم. دختر اول من همه را به خاطر دارد. برای مثال آیر تمانی که توصیف می‌کنم. بله، فکر می‌کنم این رمان بیشتر از توضیح رمان‌هایم، خودزندگی‌نامه است. هر چیزی که توضیح دادم، واقعا اتفاق افتاده بود. خودکشی‌ها هم، من چهار نفر راضی‌هناسم که پس از مهاجرت از مجارستان خوششان را گشتند و این چیزی بود که می‌خواستم در بارش حرف بزنم.

• **تاریخ دقیق روزی که مجارستان را ترک کردید به خاطر دارید؟**  
 سال ۱۹۵۶ بود، پس از انقلاب.

• **می‌خواهم بدانم چه روزی.**  
 فکر می‌کنم ۲۷ آوریل بود، اما مطمئن نیستم. نه، نه. ۲۷ نوامبر بود.

• **۲۷ نوامبر؟**  
 آره.

بله، این‌طور فکر می‌کنم. شب دیروقت کشور را ترک کردیم. در یک گروه بودیم. به روستایی رسیدیم که پر از پناهانده بود. بالاخره همه به ما چشم دوختند. اکثر اعضای گروه ما، بچه‌ها بودند. روستاییانی که به آنها پول داده شده بود تا به ما غذا و پناه بدهند در خانه‌هایشان ما پذیرایی کردند. نمی‌دانم چند روز آن‌جا بودیم. بعد از آن، شهر دار آن‌جا برای ما بلیت اتوبوس به مقصد وین خرید. ما بعداً پول را سه او بر گردانیدیم. در وین مادر یک پادگان ماندیم.

• **برنامه تان این نبود که به سوئیس بروید؟ جایی خواندم که تریجیح داده بودید بروید کانا. در دست‌آست؟**

نه. هرگز نمی‌خواستم به کانا بروم. می‌خواستم به آمریکا بروم. چون بستگانی آن‌جا بودند. وقتی سه آمریکا رسیدیم به ما گفتند که تنها برای ۶ ماه می‌توانید بمانید. پس از آن ما به سوئیس برگشتیم که در آن‌جا همسرم بوریس گرفته بود. او استاد تاریخ بود. آنها واقعا مراقب ما بودند. برای ما آپارتمان پیدا کردند، شغلی به من دادند و بچه‌های ما را به مهد کودک فرستادند. به این دلیل بود که ما آن‌جا ماندیم. می‌خواستم به آمریکا برگردم. اما باید منتظر می‌ماندم. بچه‌هایم این‌جا در سوئیس بودند و نمی‌خواستم خیلی از آنها دور باشم.

• **بهمجارتان؟**  
 ۱۲ سال پس از ترک مجارستان، برگشتم. در سال ۱۹۶۸. هنوز والدین و برادرانم در مجارستان بودند. حالا والدینم مرده‌اند. تنها برادران و بچه‌هایشان در مجارستان هستند، ولی در روستایی کوچک زندگی نمی‌کنند. برادرم آتیلا در بوداپست زندگی می‌کند. گاهی بهمجارتان می‌روم.

• **وقتی به مجارستان برگشتید این احساس را داشتید که قربانی هستتید که تحت حکومت زندگی کردید؟**

من خیلی علاقه‌ای به سیاست ندارم. این همسرم بود که می‌خواست کشور را ترک کنیم، چون او برخلاف من خیلی به سیاست علاقه‌مند است و اگر می‌ماند مطمئناً به زندان می‌افتاد. دوستانش که در کشور ماندند دوسال زندان بودند. در هر صورت دوسال خیلی زمانی طولانی نیست.

• **اما حتی اگر صرفاً به رمان‌های شما بسنده کنیم، کلارا، بیوه رمان دفتر بزرگ که شوهرش اعدام شد، شاهادی بر بی عدالتی نظام سیاسی مجارستان بود.**

بله، کلارا مادر من است. او در این باره با من حرف زده بود. مثل کلارا، موهای او از شوک اعدام همسرش سفید شد. درست است، رژیم حاکم بر مجارستان آدم‌ها را از هم جدا می‌کرد. برای مثال همه آدم‌هایی که با یوگسلاوها ارتباط داشتند، خان بودند.

• **دیروز؟**  
 بله، خب داستان دیروز در سوئیس اتفاق می‌افتد، اما در اوگاده نپانگندگان، داستان، کمپلیش حقیقی و خود زندگی‌نامه‌ای است. من در یک کارخانه کار کرده بودم. کارخانه در روستای چهارم بود. ما باید یک اتوبوس می‌گرفتم. مادر روستای اول زندگی می‌کردیم. من کاراکتر لاین در رمان دیروز هستم، من بوم که در روستای اول اتوبوس می‌شدم. همسر سابقم بوریس داشت. شخصیت ساندور یک چیزی که توضیح هم در کارخانه کار می‌کرد. ما با هم کار می‌کردیم. دختر اول من همه را به خاطر دارد. برای مثال آیر تمانی که توصیف می‌کنم. بله، فکر می‌کنم این رمان بیشتر از توضیح رمان‌هایم، خودزندگی‌نامه است. هر چیزی که توضیح دادم، واقعا اتفاق افتاده بود. خودکشی‌ها هم، من چهار نفر راضی‌هناسم که پس از مهاجرت از مجارستان خوششان را گشتند و این چیزی بود که می‌خواستم در بارش حرف بزنم.

• **تاریخ دقیق روزی که مجارستان را ترک کردید به خاطر دارید؟**  
 سال ۱۹۵۶ بود، پس از انقلاب.

• **می‌خواهم بدانم چه روزی.**  
 فکر می‌کنم ۲۷ آوریل بود، اما مطمئن نیستم. نه، نه. ۲۷ نوامبر بود.

• **۲۷ نوامبر؟**  
 آره.

• **آیا شما هم مثل دولوها با دو برادر تان، یک نوع خودآشنایی و درباری‌گری دارید؟**

• **هنوز به زبان مجاری می‌نویسید؟**  
 نه، کاملاً به زبان مجاری حرف می‌زنم، اما وقتی نامه یا کارت پستال می‌نویسم، گاهی ازشباه می‌کنم، بیشتر اوقات به زبان آلمانی‌تر می‌نویسم.

• **با این تعریف موافقت کرده‌رمان باید بر ناسازگاری بین فرد و جهان بیروانش استوار باشد؟**

• **بله، اما من فکر می‌کنم که در این زمینه قرار می‌دهم. برای مدتی در آن حالت باقی ماند و سپس فرار کرد. هنگامی که به برادرم گفتم در حال نوشتن خاطرات دوران کودکی‌ام هستم، به من گفت: بفر، افراموش نکن.**

همان‌افرا هستند. بنابراین به هم می‌خورند.

• **خب به وضوح بر رابطه شما با جهان تأثیر گذاشت. این واقعیه بر ارتباط شما با شخصیت‌های داستانی تان چه تأثیری داشت؟**

جنگ بر من اثر گذاشت. من در بارهاش نوشتم. وقتی جنگ تمام شد، ۱۰ ساله بودم و برای من جالب بود. داستانی که در رمان اولم روایت می‌کنم، در سال ۱۹۴۴ آغاز می‌شود. ما سال گذشته را در آن‌جا گذرانده بودیم. باید بگویم سال قبلی سخت‌ترین و خطرناک‌ترین سال بود، چون جبهه نبرد داشت نزدیک می‌شد، همیشه نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شد. اما روستای ما خیلی زیاد بمباران نمی‌شد، در واقع فقط چند بار بمباران کردند. خانه‌های تخریب‌شده در روستای ما زیاد نبود. از زیر خطر مدام به صدا درمی‌آمد و مدارس در آن دوره تعطیل می‌شد. در مدارس برای دانش آموزان نیمکت نبود و حتی اگر بود، کسی نمی‌خواست به مدرسه برود و کسی نمی‌توانست برود.

• **آیا با خوانش واقع‌گرایانه از کتاب‌های تان موافقت می‌کنید؟**

• **خوانشی برای شناخت زمان و مکان تاریخی که داستان رمان‌ها در آن می‌گذرد؟**  
 بله، رمان‌هایم همه زندگی من است، احساساتم، بازگشته به روستا.

• **اما اتمسفر رمان خارج از زمان است. این عدم‌وقت زمانی و مکانی به چی برمی‌گردد؟**  
 من همیشه همین‌طور نوشته‌ام، حتی در دست‌نوشته‌هایم. آنها را

خوانده‌اید؟

• **بله، دقیقاً برای مثال جاده.**  
 بله، اما من و برایش شده و نه منتشر شده. شما چطور به آن دست پیدا کردید؟

• **ویراستار شما یک نسخه‌اش را برام فرستاد.**  
 بله، از وقتی که نسخه‌های ویرایش شده را برایش فرستادم، زمان زیادی می‌گذرد.

• **پس شهر سنین که در رمان دروغ سوم توصیف کرده‌اید، شهر سمباتی است در نزدیکی شهر کوسگ؟**  
 بله، دقیقاً.

• **انتخاب دولوها ناگزیر سرشار از سختی‌هاست، مشکلات هویتی، چرا دولوها خواهر برادر نیستند؟**

نمی‌دانم. همین‌طور به ذهن من آمدند. وقتی شروع به نوشتن درباره خواهر و برادرم کردم، خیلی جالب نبود. بنابراین از استفاده کردم.

• **آیا زندگانی در ادبیات‌های دولوها چیست؟ منظورم از تجیل، فرهنگ لغت پدر و دفتر بزرگ است.**

اینجا چیزهای ضروری زندگی من بودند. نخستین چیزی که می‌خوانم از انجیل است. وقتی کتابی را می‌خوانم، آن کتاب، انجیل است. فرهنگ لغت مهمتر از همه بود، چون وقتی من به این‌جا رسیدم، اصلاً زبان فرانسه بلد نبودم، به همین دلیل خیلی فرهنگ لغت می‌خواندم. همیشه در جست‌وجوی کلمات بودم. من واقعا فرهنگ لغت‌ها دوست دارم. وقتی به زبان مجاری هم می‌نویسم، خیلی از آن استفاده می‌کنم و دفتر بزرگ یادداشت را به این خاطر استفاده می‌کردم که دبیرستان به زبان مجاری یادداشت روزانه می‌نویسند. اگر همه بخواهم نمی‌توانم بخوانم. فراموشش کرده‌ام.

• **آیا شما هم مثل دولوها با دو برادر تان، یک نوع خودآشنایی و درباری‌گری دارید؟**

آموزش نه واقعا. اما تمرین بله. دو روز غذا نمی‌خوریم، یک ساعت حرکت نمی‌کردیم و حرف نمی‌زدیم. تمرین بی‌رحمی می‌داشتیم. چون نه مادرم و نه پدرم حیوانات را نمی‌خواندم. همیشه در کتاب‌ها خواندم. بنابراین برادرم بود که مرغ را می‌کشت. من... نه، نمی‌توانستم. ما یک گربه را به دار او بختیم. درست است همیشه برادرم این کار را می‌کرد. تماشاایش خیلی سخت بود. گربه برای مدت زیادی می‌کشد، ما با فکر کردیم مرده است و او را روی زمین قرار دادیم. برای مدتی در آن حالت باقی ماند و سپس فرار کرد. هنگامی که به برادرم گفتم در حال نوشتن خاطرات دوران کودکی‌ام هستم، به من گفت: بفر، افراموش نکن.



ساحل منتهن نوشته جنیفر ایگان  
 جنیفر ایگان در سال ۲۰۱۱ میلادی برای رمان بارگشت به محله فلاکاران جایزه پولیتزر را از خود کرد. او حالا پس از هفت سال، رمانی جدید منتشر کرده که نشان می‌دهد از سبک تجربی خود فاصله گرفته است. ساحل منتهن رمانی تاریخی است که در آن زمان جنگ جهانی دوم می‌دهد. بیشتر ماجرای این رمان در اطراف خطوط نیروی دریایی در بوکلین می‌چرخد، جایی که برای نخستین بار نیروی عظیمی از زنان جوان ظاهر شدند تا به عنوان نیروی کار به حمایت از تلاش مردانی بپردازند که در صف متفقین می‌جنگیدند. در این میان مباحثی تخصصی از غواصی گرفته تا جامعه شناسی، تجارت دریایی و بلایای دریایی در این رمان بررسی می‌شود.

عاشقانه تند و تیز محسن حمید ترکیبی شگفت‌آور از تفسیری سیاسی و تصویری زنده‌ر از ایه می‌دهد. سعید و نادیا شخصیت‌های اصلی رمان در شهری که درگیر بحران جنگ داخلی است، با هم آشنا می‌شوند و وقتی خشونت بالا می‌گیرد، تصمیم به فرار می‌گیرند. آنها از دری جادویی عبور می‌کنند و از جزیره‌های یونانی مملو از پناهندگان سر درمی‌آورد. آنها از درهای مختلف فر می‌شوند و به لندن، کالیفرنیا و شهرهای دیگر می‌روند اما رابطه عاشقانه‌شان هر چه از وطن دورتر می‌شوند، سردتر و بی‌اشکوب‌تر و بی‌روح‌تر می‌شود.

اشک‌های سفید نوشته‌های کزوز  
 نویسنده بریتانیایی داستان اشک‌های سفید، از تبعیض نژادی و فرهنگی موجود در آمریکا انتقاد می‌کند. در داستان دو مرد سفید پوست آمریکایی

## برترین رمان‌های جدید

### «لینکلن در بار دو» نوشته جورج ساندرز

قبرستانی در واشنگتن می‌رود تا برای آخرین بار جسد او را در آغوش بکشد. داستان ساندرز در اصل در دنیای پس از مرگ روایت می‌شود. در برخی که روح در آن جوک می‌گویند و وقتی فرزند سرگردان لینکلن به آنها می‌پیوندد، خاطرات زندگی خود را مرور می‌کنند. به دلیل عجیب بودن قوانین این وادی، ممکن است چند صفحه‌ای طول بکشد تا از داستان سخن در بیاورید. اما نتیجه آن فوق‌العاده است. ساندرز به درستی به خاطر داستان‌های کوتاه پریچ و خمش شهرت دارد، اما در این رمان به درجه بالاتر دست پیدا کرده است.

بخوان، دفن نکن، بخوان نوشته جاسمین وارد  
 تازمانی که آمریکا رمان نویسنده‌ای چون جاسمین وارد دارد، روحش را از دست نخواهد داد. این جمله‌ای است که پاملا میلر درباره نویسنده رمان بخوان، دفن نکن، بخوان گفته است. در دومین بخش از این رمان جاسمین وارد، زنی سیاه‌پوست با دو فرزند خود راهی سفری جاده‌ای می‌شود تا همسر سفیدپوستش را پس از آزادی از زندان برگرداند. سفر بدون مشکل پیش نمی‌رود و این هم‌مسیری، رابطه عشق-نفرت

اولین رمان ساندرز نویسنده آمریکایی برنده من بوکر ۲۰۱۷، که پس از انتشار با استقبال مخاطبان و تشویق منتقدان روبه‌رو شد و به صدر فهرست پرفروش‌ترین‌های نیویورک تایمز راه پیدا کرد. داستان تأثیرگذار مرگ پسر ابراهام لینکلن، شازدهمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و ارواحی که در قبرستان بالو سخی می‌گویند، ارواحی که گوئی هنوز از وابستگی‌های زمینی خود لذت‌نکنند و در جایی بین مرگ و زندگی گرفتار شده‌اند. ساندرز پیش از نوشتن این رمان، به خاطر داستان‌های کوتاه صدرآمانشهری‌اش که با طنزی سیاه ترکیب شده‌اند، شهرت داشت.

کلسون وایت‌هد نویسنده‌ای که جایزه بخش ادبیات داستانی پولیتزر ۲۰۱۷ را از آن خود کرد، درباره لینکلن در بار دو به نیویورک تایمز گفته: لینکلن در بار دو ترکیبی عجیب و درخشان است از تاریخ آمریکا، روحانیت الهام‌گرفته‌شده از بوداییسم و سوررئالیسم تمثیلی که از دل یک داستان تاریخی رشد می‌کند. ابراهام لینکلن آن چنان از مرگ پسر ۱۱ ساله‌اش به درد آمده که به